

# کتابِ کتاب (متن کامل)

شعر: جمال جمعه شاعر ، مترجم و پژوهش گر عراقی  
ترجمه: حمزه کوتی

نشر الکترونیک سایت اثر / تابستان 1388

2009

شماره انتشار: ۱۱

[www.asar.name](http://www.asar.name)

ارمغان :

ترجمه ی این کتاب را به پدر آموزگارم پیشکش می کنم ، که « جمله نویسی بر دفتر جهان » را به من آموخت .

حمزه کوتی

## مقدمه ی مترجم :

کتاب کتاب را می توان از مهم ترین آثار شعری جمال جمعه نام برد . وی در این کتاب می کوشد پرسش هایی هستی شناسیک مطرح کند و بعضاً به آن ها پاسخ دهد . این کتاب ، تجربه ای است موفق در زمینه ی شعر کوتاه . اگر چه ، چیزی به اسم شعر کوتاه در ادبیات امروز عرب مطرح نیست ، اما می توان گفت که این تجربه در مرز میان شعر کوتاهی که در ایران معرفی شده – از رباعیات گرفته تا دوبیتی ها و طرح و شعر کوتاه به معنای امروز – و تجربه ی هایکو نویسی و نیز شعرهای کلاسیک عرب یعنی تک بیتی ها و دوبیتی ها که به نطفه و یتیم شهرت یافته اند ؛ قرار می گیرد . « کتاب » نام مصحف آسمانی ( قرآن ) و آثار نویسندگان و شاعران اسلامی است . شاعر با این پیش زمینه ، به بررسی عناصر گوناگون هستی از طریق عقل ، که به زعم وی لغت نامه ی طبیعت و هستی است ، پرداخته است . هستی کتابی است همواره گشوده ، که قابل ویرایش است . از این دیدگاه می توان گفت که شاعری کار ویرایش گری است . ویرایش کردن جهان و غبار روبیدن از چهره ی عناصر ازلی که به دست آنانی که خواندن نمی دانند آلوده شده و در غبار گم شده است .

مرگ پایان دهنده ی خواندن نیست ؛ بلکه در ظل مرگ است که می توان بهتر به جهان و حیات نگرینست . این نظر کلی جمال جمعه است . کتاب کتاب حاشیه هایی بر کتاب است . هر گونه کتابی که باشد . این حاشیه نویسی ، برای این است که انسان از رهگذار آن بتواند به درک خویشتن انسانی و جایگاه پر ابهام خود دست یابد . با نگرشی سیاسی ، جمال جمعه معتقد است که تنها کتاب ستمگر است که ویرایش پذیر نیست . به خاطر این است که با عقل نگاشته نشده و آنچه در آن نمود می یابد جنونی بیش نیست .

کتاب کتاب برای نخستین بار در سال 1987 با تیراژی اندک در دانمارک به چاپ رسید . اخیراً این کتاب همراه با دو مجموعه دیگر شاعر یعنی : دست دادن در تاریکی ( نامه هایی به برادرم ) و روزانه های یک خوابگرد در بیروت تجدید چاپ شده اند .

## درباره ی این ترجمه :

نخستین بار ، این کتاب را در سال 1383 ترجمه کردم ، که شاعر ارجمند معاصر آقای هیوا مسیح قسمت هایی از آن را در هفته نامه ی آتیه بخش « خلوت آینه » به چاپ رساندند . آقای عباس نادری این کتاب را تحت عنوان « من و تو کتاب ایم » توسط انتشارات محترم « نشر نزدیک » در سال 1385 منتشر کردند . که همت ایشان قابل تقدیر و احترام است . پرواضح است که ترجمه ی من ، ترجمه ی نهایی نیست . اما تا آنجا که ممکن بود و امکانات زبان شیرین فارسی در اختیارم گذاشته ، کوشیدم که به متن نزدیک شوم . ای بسا که خواننده این ادعای مرا واهی قلم داد کند . از آنجا که این ترجمه در راستای متن گام برداشته ، ولی مترجم این جرأت را نیز به خود داده است که به ویرایش برخی از جمله های عربی ، به سود متن ترجمه بپردازد . همان گونه که آقای امیر ظاهری یکی از منتقدان شعر جمال جمعه می گوید : « مترجم در ترجمه ی شعر بلند آزادی عمل بیشتری دارد . ولی در ترجمه ی شعر کوتاه این آزادی از او سلب می شود . »

باری این ترجمه را من بارها ویرایش کردم و جمله بندی برخی از قطعات ( جملات ) را به کلی عوض کردم . جا دارد از دوست ام آقای مهدی عقیلی تشکر کنم که بخش هایی از این ترجمه را در دوشماره از مجله اش ، یعنی « چراغ » منتشر کردند .

(1)

ماهمگی کتاب ایم  
که رنج هرروز  
آن را می خواند .

(2)

گورکتابی است  
باز و رازآگین  
که روزی جسد  
آن را خواهد خواند .

(3)

گور کتابی است بسته  
که تنها یک بار و برای همیشه  
و به روی یک خواننده  
گشوده می شود .

(4)

پنجره ها نیز کتاب اند  
با یکی چشم انداز  
بر دو صفحه .

(5)

چشم هایت کتاب اند  
که برصفحات آن ها  
نماد پرسشی می بینم  
این خمیده آیا من نیستم ؟

(6)

گل ها کتاب هایی رازآگین اند  
با این تفاوت که راز خود را  
منتشر می کنند .

(7)

بر روی بستر  
کتاب عشقی گشوده شده است

برصفحه ای ، مرد  
و برصفحه ی دیگر ، زن  
نوشته شده است .

(8)

روز کتاب خورشید است  
که هرروز  
آن را با نور خود می نگارد .

(9)

شب کتاب دلخواه ماه است  
که آن را به تمامی می خواند  
پیش ازآنکه به خواب رود .

(10)

درختان کتاب باد آند  
که گاه با سرعتی بسیار  
آن را ورق می زند  
ولی نمی خواندش .

(11)

زمین کتاب باران است  
که آن را می نویسد و پاک می کند  
می نویسد و پاک می کند  
تا زمانی که مرکب زمین  
به رودها بدل شود .

(12)

هنگامی که ماه کودک بود  
یعنی هلال  
شب را خمیازه کشان می خواند  
پیش ازآنکه به خواب رود .

(13)

بیابان نیز  
کتاب باد است  
با سطرهایی درهم و پیچیده  
که با هر وزشی  
هرآنچه براو گذشت  
می نگارد

وبیابان چیزی نمی فهمد  
وتنها می گوید: آری ، آری .

(14)

خورشید  
کتابی است با یک صفحه  
که خواننده ای را نمی یابد  
که از کوری نترسد  
هر چند بسیار به روشنائی بنگرد .

(15)

ما کتاب هایی گوناگون ایم  
با یک جلد .

(16)

آیا مرگ  
کتابی دیگر است  
یا صفحه ی پایانی یک کتاب؟

(17)

گاهی من  
کتابی سفیدم  
که موضوع من از بین رفت  
و عنوان ام را از یاد بردم .

(18)

دیوار کتابی است  
که رازهای بسیاری را  
در خود نگه می دارد  
و ترک ها  
چیزی نیستند مگر دلتنگی هایش .

(19)

گاهی وقت ها  
لباس ها جلدهایی می شوند  
برای کتاب هایی  
که از آن خود نیستند .

(20)

خانه ها کتاب هایی بسته اند  
از درها گشوده می شوند  
واز پنجره ها خوانده می شوند  
ومردم تنها سطرهای آن های اند .

(21)

آیا ما کتاب ها را می خوانیم  
یا آن ها ما را می نویسند ؟

(22)

لب هایت کتاب اند  
که با یک بوسه  
خوانده می شود .

(23)

درهرقلمی  
کتابی زندانی است .

(24)

تن تو کتابخانه ای است  
که من گاه به گاه  
به آن مراجعه می کنم .

(25)

می گویند  
دست نیز کتاب است .

(26)

شهرها کتاب هایی هستند  
که در آن ها گم می شویم  
نه اینکه آن ها را بخوانیم .

(27)

تبعیدگاه

کتابی است به زبانی بیگانه .

(28)

مردم بی دوست  
کتاب هایی بی خواننده اند .

(29)

مهمان سمج  
کتابی است  
که در گذشته خواندیم .

(30)

برخی مردم  
کتاب هایی کهن اند  
با سطرهایی فرسوده  
و جلدهایی طلاکوب شده .

(31)

تشنگی بر بیابان  
سطرهای شکافته شده اش رامی نویسد .

(32)

دریاچه ها  
کتاب پلیکان خیس اند .

(33)

ستارگان کتاب نیستند  
پس ستاره بینان  
چگونه آن ها را می خوانند ؟

(34)

درختان کتاب اند  
وشاخ ساران  
سطرهای درهم شان .

(35)

برخی مردم



کتاب هایی ساختگی اند .

(36)

شاخه ها  
کتاب زمان اند .

(37)

جنون کتابی است  
که خود را برای خودمی خواند  
بی آنکه نگران باشد  
دیگرانش بفهمند .

(38)

برخی کتاب ها را  
هرچه بخوانی  
محمومی شوند .

(39)

تاریخ آیا کتاب است  
یا نویسنده؟

(40)

زخم ها سطرهایی  
در کتاب دردند .

(41)

چرا زمین  
باران ابرهای سرگردان را می پذیرد؟  
چه سطرهای بلندی!

(42)

هر ذره در هستی  
خود کتاب است .  
هوا کتابخانه ی غبار است .

(43)

سقف

کتاب یکی زندانی است  
که در آن همه ی زندگی اش را می بیند  
که براو می گذرد  
پیش از آنکه به خواب رود .

(44)

شب و روز صفحاتی هستند  
که زمان  
آن ها را همه وقت  
ورق می زند .

(45)

بستر

کتاب لذت است  
گشوده برای دو خواننده .

(46)

دریا

کتابی خشمگین است  
هیچ کس جرأت ورق زدن  
امواجش را ندارد  
به هنگام خروشیدن ،  
مگر تند باد .

(47)

هرقطره ای

خود خلاصه ی خلاصه ی  
کتابی هول انگیز  
به نام دریاست .

(48)

تندر

دیباچه ی کتاب باران است .

(49)

آدرخش  
قلم طلایی آسمان است  
که آن را  
جز برای نوشتن باران به کار نمی گیرد .

(50)

انسان یک کتاب است  
وما اجزای گوناگون آن ایم  
که یکدیگر را کامل می کنند .

(51)

ستاره ها  
حروفی سرگردان  
در کتاب هستی اند .

(52)

ماه هم نشین ستاره گان است  
که هر شب  
تا آنجا که می تواند  
برای آن ها از کتاب خورشید می خواند .

(53)

باد بی سواد است  
وگر نه کشت زاران را  
اینگونه باهیجان نمی خواند .

(54)

دریای ژرف  
خاموش ترین کتاب ها ست .

(55)

قداست در کتاب ها نیست  
بلکه در قلب کسی است  
که آن ها را باور می کند .

(56)

باد  
دربین سطرهای علف زاران  
به دنبال چیست؟

(57)

خورشید چه می خواهد بگوید  
و خود بدروش را  
با رنگ سرخ  
برهراقی می نگارد؟

(58)

شب و روز  
دو صفحه اند  
بر یکی برگ: شباروز  
که زمان  
خواندن آن ها را  
به تناوب از سرمی گیرد .

(59)

هر روز تازه ای  
برگی از کتاب زمان است  
که گاهی وقت ها یکسان است  
با اینهمه آن را می خوانیم .

(60)

ستاره های دنباله دار  
کتاب هایی کامل اند  
اما با یک سطر .

(61)

خواب  
نسخه بردار هیروگلیفی وقایع است  
در کتاب رویاها .

(62)

جنگل  
کتابخانه ای سبز است .

(63)

باد  
دفتر درختان را ورق می زند  
برگ به برگ و به شیوه ای هموار  
به گونه ای که پریشان نمی شود .

(64)

من و تو  
دو کتاب ایم  
یا دو فصل از یک کتاب؟

(65)

رویا  
کتابی است  
که جز در تاریکی خوانده نمی شود .

(66)

چه کسی پنداشت  
که می تواند تاریکی را بخواند  
جز نور؟

(67)

تاریکی  
در برابر کتاب روشنایی  
بی سواد است .

(68)

تاریکی ، برگ سیاه است  
که آن را جز نور  
نمی نویسد .

(69)

هر که در تاریکی  
می نویسد  
نیازمند قلمی از نور است .

(70)

برخی مردم  
کتاب اند  
که همه چیزی می گویند  
و همزمان  
هیچ نمی گویند .

(71)

شاعر  
کتابی است  
که خود را می نویسد .

(72)

خواننده  
کتابی است  
که دیگرانش می نویسند .

(73)

خانواده  
کتابی با دو جزء است  
و چند شرح کوتاه دیگر .

(74)

مرا از همراهی ات  
معذوربدار  
که تو را قبلاً در شخص دیگری خواندم .

(75)

بادبان  
کتابی است  
که بادهاش نمی خوانند  
جز از یک صفحه .

(76)

خیزاب  
چه می نویسد برتخته سنگ

پیش از آنکه بمیرد؟

(77)

چه چیزی  
تندبادها رابه خشم می آرد  
برصفحه ی امواج  
که با این همه خشونت ورقشان می زنند ؟

(78)

آسمان  
کتابی برای دوخواننده ی ابدی است:  
خورشید و ماه .

(79)

مهمانان  
کتاب هایی امانی اند .

(80)

سنگ گور  
عنوان کتابی است  
که برای همیشه بسته شد .

(81)

گورستان  
گنجینه ی کتاب هایی خطی است  
که منتظر چاپ اند .

(82)

برخی مردم  
کتاب هایی گوناگون  
دریک کتاب اند .

(83)

گفتی که : کتاب نیستم  
پس چیست اینهمه جلد؟

(84)

گفت وگوی ات

پژواک است  
ای کتاب خطی!

(85)

کودکان و زنان  
تنها کتاب های شعری هستند  
که روی زمین راه می روند .

(86)

زندانیان  
کتاب هایی هستند  
که خواندنشان ممنوع است .

(87)

گفتی: من کتاب ام ؟  
گمان نمی کنم  
توبرگی تکراری هستی .

(88)

می خواهی دوست من باشی ؟  
پیش از هرچیز  
کتابی باش .

(89)

به من نگو که هستی  
بگذار که اندک اندک از خواندن ات  
لذت ببرم .

(90)

تو را هرگز نمی گویم  
ونه تو مرا  
هرکس خود را می گوید .

(91)

اتاق  
کتابی است با چهار صفحه .

(92)



همه پیامبران  
کتابی دارند  
و مهم ترین کتاب هاشان: خودشان .

(93)

خورشید  
برگ شب را واژگون کرد  
تا کتاب روز آغاز گردد .

(94)

آنچه بر روز می نویسیم  
شب محوش می کند  
بی آنکه بداند .

(95)

سرکشان  
نادان و بی سوادند  
در برابر کتاب ملت ها .

(96)

برخی کتاب ها  
هم چون صدف  
تنها جلندند .

(97)

[من]: تنها کتاب دیکتاتور است  
که هر روز آن را می خواند .

(98)

دیوارها  
کتاب آنکو کتابی ندارد .

(99)

ویولون  
کتابی در زمینه ی تصوف است  
با چهار سطر .

(100)

کتاب های بی مایه  
خوانندگان شان بسیارند  
اما کتاب خوب  
خوانندگان اش را خود برمی گزینند  
درست مانند دوستان .

(101)

پروانگان را  
وقتی نیست  
جز برای خواندن گل ها .

(102)

ای کاش  
یک کتاب بودیم  
نه! ای کاش کتابی بودیم  
با صفحاتی گوناگون .

(103)

هرکشته ای  
کتابی تکه تکه شده است .

(104)

هرکس  
کتابی بسوزاند  
روزی کتابی  
او را خواهد سوزاند .

(105)

کتاب های سوخته  
درخشان ترین شهیدان اند .

(106)

هماغوشی ما  
کتابی است بسته  
که خود را می نویسد .

(107)

فریاد  
کتابی است  
با واژه ای بی معنا .

(108)

باد  
نویسنده ی آب  
وخواننده ی درخت است .

(109)

رنج  
کتابی است با یک رنگ .

(110)

کتاب های تاریکی  
خواننده شان  
شمع شب بیدار است .

(111)

شمع  
خواننده ی شب زنده دار تاریکی است  
در محراب شب .

(112)

شمع از برای چه می گرید  
هرگاه تاریکی را می خواند ؟

(113)

شمع  
نویسنده ی خاموش نور است  
که فنا می شود  
درحالی که به تاریکی می نگرد .

(114)

شمع ایستاده است  
و باروشنی بهتری  
می خواند .

(115)

شمع می میرد  
واو معنای تاریکی را درک نمی کند  
با آنکه زندگی اش همگی  
به خواندن آن سپری شد .

(116)

می هراسند  
از اینکه در کتاب ملت  
معنایی باشد  
برای همین برخی صفحات را پاره می کنند .

(117)

مردگان  
متن هایی هستند  
که زندگی شان نوشت  
و نیستی آن را خواند .

(118)

هرپاره ابری  
خود کتاب است  
که چیزی می گوید  
که پاره ابر دیگری آن را نمی گوید  
با اینهمه حرف هاشان شبیه به هم است .

(119)

هرقطره ای کتاب است .  
پاره ابر  
کتابخانه ی باران است .

(120)

هوامتنی است  
که همگان را می نگارد  
و هیچ کس او را نمی بیند .

(121)

غبار به تنهایی  
بر روی هوا می نگارد .

(122)

گرد و غبار  
حروف پَران زمین است  
آیا این هواست که زمین را می گوید  
یا خود گفت وگویی میان دو کتاب است؟

(123)

کتاب هایی  
که دیگر کتاب ها را انکار می کنند  
دروغزن اند  
چرا که هستند .

(124)

مرا وامگذار  
و خود تنها بمانی  
جدال ما سومین کتاب است .

(125)

آیا زیباترین کتاب ها  
همان هایی است که نوشته شده اند  
یا آن هایی که نوشته خواهند شد؟

(126)

آیا جلد ورود است  
یا سرگردانی؟

(127)

آیا فهرست ها  
عیب اند یا مزیت؟

(128)

وچرا از رهگذران  
جزعنوان ها شان  
چیزی نمی بینیم؟

(129)

کدام متن را می برد  
این خواب گرد  
متن مرگ یا متن زندگی؟

(130)

حیرت کتابی است  
که آغاز می شود  
از آنجایی که می انجامد .

(131)

بال ها کتاب اند  
که پرندگان  
آن ها را جز برای آسمان نمی گشایند .

(132)

لک لک ها  
دسته وار پرواز می کنند  
هم چون سطری درکتاب کوچ .

(133)

موسیقی متنی است  
که قلب مطالعه اش می کند .

(134)

دل ها  
پر رازترین کتاب هایند  
که گاهی وقت ها  
به دست زبان آلوده می شوند .

(135)

پدربزرگ من  
با خیش خود  
ماهرترین نویسنده ی جویباران بود .

(136)

کشت زاران  
دفترهای باران اند .

(137)

اوکتابی است  
که دیگری  
می نویسدش .

(138)

مادرم کتابی است  
خالکوبی شده  
با خون و سیاهی .

(139)

پدرم  
نخل ها را سطر به سطر  
بالا می رود  
تا به عرجون 1 معنا برسد .

(140)

فراموشی  
کتابی است محو شده .

(141)

هرتکه ای که شمع  
از تن خود بر باد می دهد  
کتابی را روشن می کند .

(142)

ای کتاب  
آتشی که تو را نمی سوزاند  
روشن ات می کند .

(143)

چه روشن است  
کتاب  
هنگامی که می سوزد .

(144)

هرظلمتی  
در برابر کتاب گدازان  
پس می رود .

(145)

هر کتابی که می سوزد  
انگشتان آنکه اورا سوزانده  
نیش می زند  
پیش از آنکه خاکستر شود .

(146)

برخی کتاب ها  
چون ققنوس اند  
از خاکستر خویش  
استوار تر و تازه تر برمی خیزند .

(147)

چشم ها  
دو کتاب توأمان اند .

(148)

— آیا اینها بوقلمون اند؟  
— نه اینها کتاب های برگزیده ی سلطان اند .

(149)

شمشیر جلا  
قلم برگزیده ی سلطان است  
برای نوشتن تاریخ .

(150)

آیا گردن کشان  
تاریخ را می نویسند  
یا این تاریخ است



که آنان را محو می کند ؟

(151)

به جای آنکه سلطان  
دیگری را محو کند  
خود را به اثبات می رساند .

(152)

تکه پاره ی جسدها  
حروف سرکشی اند .

(153)

— شمع لای کتاب؟  
— نه ، یکی زندانی است ایستاده میان دو دیوار .

(154)

تن من و شمشیر تو  
گفت وگویی خونین آزادی اند .

(155)

کتابی که کتابی دیگر را  
خیانت کار به شمار آورد  
خائن است .

(156)

تن من زبان - مرد است  
وتو ترجمه ی امین آن  
به زبان - زنی دیگر .

(157)

عشق  
کتابی است  
به هیئت قلب .

(158)

زبان  
تنها صفحه ی بیهوده

درکتاب قلب است .

(159)

چشم ها کتاب اند  
که زیان خاموش آن ها  
بسیاری چیزها می گوید .

(160)

گندم ، سطرهای طلایی کشت زاراست  
که پدرم بسا بارها  
آن ها را با داس خود خلاصه می کرد .

(161)

قرص نان  
کتابی است  
که کشت زارش گفت  
وباران اش نوشت .

(162)

قرص های نان  
صفحاتی هستند  
ازکتاب کشت زاران .

(163)

— گله ی گوسفندانی پراکنده ؟  
— نه، اینها بریده هایی ازکتاب اندوه من اند .

(164)

هسته  
حرف اول ازکتاب درخت است .

(165)

میوه ها  
سخن بلیغ درخت اند .

(166)

من برای خود کتابی هستم

وصفحه ای از کتاب انسان ها .

(167)

دیگران  
کتاب هایی هستند  
که آن ها را می خوانم  
و آنچه مرا خوش می آید  
برمی گزینم  
برای کتاب خود  
( کتابی که همواره ویرایش می کنم . )

(168)

نه من تو را رونویسی می کنم  
نه تو مرا  
بگذار که فطرت ، ما را بنویسد  
و عقل بخواند .

(169)

عقل  
فرهنگ نامه ی طبیعت است .

(170)

هنگامی که  
یکدیگر را دوست می داریم  
آن وقت است  
که خوب می خوانیم .

(171)

کینه  
خواننده ی بیگانه ی  
زیبانی است که نمی داند .

(172)

این ترانه نیست  
اینها پرندگان اند  
که آنچه بر برگ درختان خواندند  
باز می گویند .

(173)

این دست من و این دست تو  
بیا با هم آشتی کنیم  
و با نخستین برگ ها  
آغاز کنیم .

(174)

هوا  
ترانه ی گنجشک ها را ضبط می کند  
و هنگامی که باز ایستادند  
محوش می کند .

(175)

آنچه آتش می نگارد  
بادها پراکنده اش می کنند .

(176)

خیزاب  
دست خود را به سمت کرانه ها  
دراز می کند  
تا بنویسد  
و در لحظه ی واپسین  
آن را پس می کشد .

(177)

کف  
نوشته ی دریا ست  
که کرانه ها همیشه از یادش می برند .

(178)

وقتی صحرا با دریا  
دیدار کند  
چه کسی خواهد نوشت چه کسی ؟

(179)

نمک  
باقیمانده ی کتاب صحرا  
درحافظه ی دریا ست .  
چشمه ساران  
همان چیزهایی است  
که صحرا از کتاب دریا برگرفت .

(180)

این بیابان  
هیچ تصمیمی ندارد.  
نوشتنش را  
هیچ شیوه ای نیست  
هرچند با این باد دوستی دیرینه دارد .

(181)

باد  
کتاب صحرا را  
تپه - تپه ورق می زند  
تا خورشید آن را بخواند .

(182)

خورشید  
خواننده ی ابدی صحراست .

(183)

ما تبعیدشدگان  
ما را شهرها به تفصیل  
می نویسند  
بی آنکه نام هامان رابه یاد آورند .

(184)

چرامحکومان به اعدام  
نام های خود را  
روی دیوارها حک می کنند .  
آیا به خاطر اینکه دیوارها از ما وفادارترند ؟

(185)

بعد از آنکه محکومان  
زندگی خود را  
روی دیوارها خواندند  
نام‌ها و تاریخ خود را  
روی آن‌ها حک کردند .  
درست همانگونه که بر کتاب‌ها  
وقتی که کودک بودند  
و گذشتند .

(186)

تو را خواهم خواند  
اگر چند خود را  
محو کنم .

(187)

آسمان و زمین  
دو کتاب اند  
که معنای یکدیگر را  
مبادله می‌کنند .

(188)

اشیاء  
معناهایی دگرگون شده اند  
که وقت  
آن‌ها را طبق آنچه حس می‌کند  
می‌نویسد .

(189)

در تاریکی  
انگشتانم را وامی‌گذارم  
تا تو را بخوانند .

(190)

دریا می‌میرد  
در گفنت و گو - کف .

(191)

تنداب  
گفت وگویی موج  
با تندبادهاست .

(192)

چه کسی باور می کند  
که ستارگان کلمه اند ؟  
چه کسی باور می کند  
که شب کتاب است ؟

(193)

آنچه می نویسم  
نویسنده اش من نیستم  
آنچه می نویسم  
کتابی ناشناخته است  
که آن را  
در زندگی دیگری خواندم .

(194)

ازینگونه اند مردم:  
ارزش آنان به چیزی است  
که دارند  
نه به آنچه به دست می آورند  
درست هم چون کتاب ها .

(195)

پشیمانی  
پاک کن غلط ها ست .

(196)

یک زندانی  
درسلول انفرادی  
کتابی است  
دریکی صندوق .

(197)

دلغی  
کتابی است  
که مردم را می خندانند  
با املای غلط اش .

(198)

ای دوستان  
شما اجزای من اید  
که معنایم به آنها وابسته است .

(199)

بعد از هر تندبادی  
دریا امواج اش را  
ورق می زند  
و هرگاه خیزابه ی خائنی دید  
آن را به کرانه ها پرت می کند  
یا بر صخره هاش می شکند .

(200)

کف  
مرکب کرانه هاست :  
هرگونه نوشتنی پوچ است  
و هر اثری محوشده .

(201)

شاخ ساران  
بازوهای بی شمار درخت اند  
که با آن ها کتاب درخت را  
استوار می کنند  
تا که خورشیدش بخواند .

(202)

آینه  
تنها صفحه ای است  
که تمام کتاب را می گوید: تن ما را .



(203)

پروانه  
چه چیزی بر آتش شمع خواند  
که خود را به آتش افکند ؟

(204)

شاخه های درهم  
گفت وگویی درختان اند .

(205)

حاشیه های دریا  
همیشه در کرانه اند .

(206)

دست ها  
دو جلد یک کتاب اند  
که خوانده می شوند .

(207)

کتاب بی خواننده  
تنی مرده است .  
نوشتن رستاخیز است  
برای هر خواننده ای .

(208)

بگذار  
دستم را از تو بگذرانم  
تا نوشتن بیاموزم .

(209)

روشنایی نهان شد  
و شب  
آبی دریا رابه سرقت برد  
در حالی که  
جلد تاریکی خاموش را  
بر برگ های آبی اش

پیچانده بود .

---

1 : عُرجون : بالاترین قسمت نخل . م

